

# همه چیز از انسان شروع می‌شود؟!!

محمدحسین مختاری  
استادیار موسسه آموزشی  
پژوهشی امام خمینی

mokhtarimh@yahoo.co.uk

حتی اندیشمندان آن دوره مانند سقراط نیز از این هجمه در امان نبودند و مبحث خودشناسی را به‌گونه‌ای خاص و برجسته مطرح می‌کردند. از این رو شایسته است منشأ پیدایش اومانیسم را مربوط به این عصر بدانیم.

بعد از زوال فرهنگ یونان و انتقال این فرهنگ به روم که با ظهور مسیحیت همراه بود و بعد از آن‌که دستگاه کلیسا گرفتار آسیب‌های جدی در زمینه انسان‌شناسی و قیومیت انسان شد، این مسأله باعث ایجاد جنبش رنسانس (نوزایی) گردید. نتیجه این جنبش، مستقل شدن انسان و رهایی آنها از قیومیت کلیسا و به تبع آن، شکل‌گیری اومانیسم شد.

اگر بخواهیم اومانیسم را به‌طور خاص ریشه‌یابی کنیم می‌توان گفت: جنبشی اندیشه‌ای اعتراضی به برخی کردارها و قیومیت‌های کلیسا که در قرن چهاردهم میلادی به اوج کار خود رسید و در پایان قرن شانزدهم به‌عنوان یک جنبش کم‌طرفدار رو به افول گذاشت. بالین حال اومانیسم به‌هیچ عنوان تأثیر خود را بر جریان‌های خاص فکری به‌ویژه بر روند اندیشه‌ای علوم انسانی در غرب از دست نداد، بلکه این اندیشه به‌صورت قوی و پررنگ در اندیشه‌های اساسی و پایه‌ای غرب مشاهده می‌شود.

مبانی فکری اومانیسم

۱. محور شدن انسان در برابر محوریت خدا: متفکران اومانیسم می‌گویند: ما معجب شده‌ایم که جهان، اعصار توحید، خداپرستی، مدرنیسم و انواع اندیشه‌های جدید را پشت سرگذاشته و می‌گذارد. (۴)

۲. انکای بشر به خرد و تجربه حسی در شناخت نظام جهان‌بینی و ایدئولوژی خویش: دکارت می‌گوید: بعد و حرکت

واژه اومانیسم، در لغت به‌معنای انسان‌گرایی یا انسان‌مداری و در اصطلاح به‌معنی اعتقاد به رستگاری انسان تنها از راه کاربرد نیروی انسانی است. از این رو می‌توان اومانیسم را به‌معنای اصالت انسان یا نظام انسان‌مداری یا مکتب اصالت انسان و انسان‌دوستی دانست.

«مارتین هایدگر» در تعریف دوران سیطره اومانیسم چنین می‌نویسد: «دورانی که ما آن را مدرن می‌خوانیم، با این حقیقت تعریف می‌شود که انسان، مرکز و ملاک تمامی هستندگان است.» (۲) «کریس لانت» از نظریه‌پردازان این مکتب می‌نویسد: «اومانیسم معتقد است که طبیعت، سراسر از حقیقت ساخته شده که ماده و انرژی اساس جهان است و ماوراءالطبیعه وجود ندارد.» (۳)

بی‌شک، منحصر کردن حقیقت طبیعت و هستی در ماده و انرژی، ظلمی آشکار به همه ادیان و نادیده گرفتن هدف غایی خلقت انسان‌هاست. در اندیشه اسلامی، کرامت انسان در مقام بندگی خداست. زمانی که طبیعت، منحصر در ماده شود، به تبع آن عقل انسان‌ها نیز باید در همان مدار، سیر کند. تولید علم این عقل منحصر شده در طبیعت، نمی‌تواند به متافیزیک دست پیدا کند.

منشأ پیدایش اومانیسم

اگرچه ریشه پیدایی اومانیسم را از دوران رنسانس می‌دانند اما با اندک تأملی در می‌یابیم مبنای اساسی اومانیسم به فرهنگ یونان باستان بازمی‌گردد، یعنی در عصری که برای خدایان، ویژگی‌های انسانی و جسمانی در نظر می‌گرفتند و خدا را شبیه انسان تجسم می‌کردند و انسان را قیاس همه چیز قرار می‌دادند. جالب این‌جاست که

رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران در یکی از دیدارهایشان فرمودند: «مبانی علوم انسانی غربی که در دانشگاه‌های کشور به‌صورت ترجمه‌ای تدریس می‌شود، جهان‌بینی مادی و متعارض با مبانی قرآنی و دینی است، در حالی که پایه و اساس علوم انسانی را باید در قرآن جست‌وجو کرد.» پس از این بیانات ارزشمند، بسیاری از نخبگان کشور خود را موظف دیدند تا مبانی علوم انسانی را مورد مطالعه قرار داده و بعد از فهم دقیق، آن را تجزیه و تحلیل کنند.

نظریه‌های علوم انسانی عمدتاً مبتنی بر تفکر اومانیستی، سکولاریستی و اندیشه نسبی‌گرایی ناشی از مبانی جهان‌بینی غربی است. این مقاله کوشیده است ضمن توصیف مبانی علوم انسانی، به نقد این مبانی و چالش‌های پیش‌روی آن بپردازد.

گفتنی است مراد از نقد مبانی علوم انسانی، ایجاد تصویری سیاه یا سفید نیست بلکه در پی شناخت هویت واقعی علوم انسانی هستیم تا با درک درست و نقد منصفانه، بتوانیم شاهد تحولی در علوم انسانی باشیم. در این مقاله درصدد نقد یکی از مبانی علوم انسانی به‌نام اومانیسم هستیم.

اومانیسم

یکی از مهم‌ترین مبانی علوم انسانی که در آثار مکتوب و غیر مکتوب دیده می‌شود، مسأله اومانیسم است. به‌جرات می‌توان گفت شالوده علوم انسانی غرب اومانیسم است. این واژه در لغت به‌معنای سیستم هماهنگ و مشخص فکری که ادعاهای هستی‌معرفت‌شناسانه، انسان‌شناسانه، اخلاقی، سیاسی و آموزشی را مطرح می‌سازد. (۱)

زمانی که طبیعت، منحصر در ماده شود، به تبع آن عقل انسان‌ها نیز باید در همان مدار، سیر کند. تولید علم این عقل منحصر شده در طبیعت، نمی‌تواند به متافیزیک دست پیدا کند.

# Humanism



را به من بدهید، من جهان را می‌سازم. (۵)

۳. تأکید بر آزادی و اختیار انسان و مرتبط نبودن ارزش‌های انسانی به امور متافیزیکی: دان کیوییت در نقد این تفکر می‌نویسد: من نمی‌توانم دکارت را ببخشم، در سراسر فلسفه‌اش می‌خواهد خدا را کنار بگذارد، ولی در گردش جهان به‌ناچار سرانگشت او را دخالت می‌دهد و بعد از آن دیگر کاری به خدا ندارد. (۶)

۴. تأکید بر خرد آدمی و تأکید بر آزادی خردورزی: کانت می‌گوید: هر کسی باید همواره در به‌کار بستن خرد خویش به‌گونه‌ای عمومی آزاد باشد و تنها این شیوه به‌کار گرفتن خرد است که می‌تواند روشنگری را در میان انسان‌ها به پیش برد. (۷)

۵. اعتماد و خوش‌بینی افراطی به توانمندی خرد آدمی و نقش سازنده علم تجربی در سعادت‌مندی بشر: اندیشمندان غربی بر این باور بودند که فضیلت، با پیشرفت علمی و مادی به بار خواهد نشست و انسان آن‌گونه به کمال مطلق خواهد رسید و تکنولوژی منشأ این رستگاری خواهد بود. این تفکر، نوعی آخرت‌اندیشی دنیابرستانه بود. (۸)

فقد و بررسی تأثیر اومانیسم بر علوم انسانی

۱. از جمله تأثیرات اومانیسم بر علوم انسانی، تفسیر نادرست و ناتمام از عقل است؛ در اندیشه اومانیسم، عقل برای شناخت

ندارد و دچار تناقض آشکاری است، چون آنها قائل به پایمیزی طرحی برای نفع عموم بودند، اما در عمل پای‌بند نفع شخصی خود شدند و سودمحوری را سرلوحه کار قرار دادند. این تئوری برخلاف قوانین بشری است؛ چراکه در تمام ادیان، مصلحت عمومی و حقوق جامعه بر حقوق فردی مقدم است. چنین باوری، مانع رشد اخلاق در جامعه و هم‌چنین افول ارزش‌های الهی می‌شود. هم‌چنین این انسان‌محوری استوار بر لذت و تفریح و سود بیشتر باعث از میان رفتن علم مبتنی بر تفکر شده است، درحالی‌که علم از تفکر نیرو می‌گیرد؛ عمل بدون تفکر، عملی کور است و بی‌فکری و عمل‌زدگی نه تنها نظر و فکر را نابود می‌سازد که عمل را نیز بی‌وجه و بی‌معنی می‌کند. (۱۳)

به نظر می‌رسد این تفکر ریشه در اندیشه‌های افرادی چون «ژان پل سارتر» دارد که نه تنها به انکار خدا می‌پردازد بلکه در انسان‌خدایی اومانیستی خود هرگونه ارزشی را نفی می‌کند. از میان رفتن این ارزش‌ها باعث تقویت اصالت فرد در جامعه می‌شود و نفع شخصی جای هرگونه نفع عمومی را می‌گیرد؛ چراکه با نفی جایگاه خدا هر فردی مستقلاً کامل است و نیازی به دست‌یابی کمال ندارد. «انسان باید آزاد باشد و تنها بر خویش متمرکز شود.» این نگرش سارتر باعث اصالت‌دادن به فرد و نفع شخصی شده است که در مبانی علوم انسانی به فراوانی یافت می‌شود. باید اذعان کرد مبادی علوم انسانی، دینی نیست لذا ما نیز باید به سمت نقد صحیح و بی‌طرفانه برویم.

۳. هسته فلسفی علوم انسانی در غرب، ریشه در نگاه ماتریالیستی و اومانیستی به انسان دارد. در این چهارچوب معرفتی، رابطه انسان با خدا قطع می‌شود و نظریات خارج از ادراک بشری اگر

آن ارتقای لازمه‌ای را که دین عرضه می‌کند، ارائه دهد.

۲. با نگاهی به علوم انسانی شاهدیم که فردگرایی و اصالت بشر در مبانی علوم انسانی به‌وضوح آشکار است و متفکران اندیشه اومانیسم به‌صراحت از فردگرایی، نفع شخصی و انسان‌محوری سخن گفته‌اند. این مکتب، انسان را محور ارزش‌ها قرار می‌دهد. در اومانیسم همه چیز از انسان شروع می‌شود و به انسان نیز ختم می‌شود. اومانیسم با این تئوری مقابل مکتب دین قرار گرفت؛ خداوند می‌فرماید: «آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود؟» (۱۰)

در اندیشه اسلامی، انسان دارای کرامت ذاتی است اما این مقام با بندگی فراهم می‌آید، درحالی‌که اندیشه اومانیستی عقل خودبینان، بشری مستقل از وحی را به‌عنوان راهنما معرفی می‌کند، یعنی می‌توان گفت اومانیسم در ستیز خداگرایی قرار گرفته است. (۱۱)

برای مثال، در مباحث اقتصادی و در شکل‌گیری معرفت‌شناسی علم اقتصاد ایجاد مفاهیمی همچون Individualis و فردگرایی Nominalism (نومینالیسم) را شاهدیم.

معرفت‌شناسی نومینالیستی باعث تغییر تئوری ذاتگرا (Essential) به تئوری فرضیه‌ای شده است. تئوری نومینالیستی را «جان لاک» بنا نهاد و بعد از او نیز «آدام اسمیت» با تأثیر از این اندیشه، اقتصاد سیاسی کلاسیک را مطرح کرد که مفهوم آزادی فرد و نفع شخصی وجود داشت. اسمیت قائل بود که این نظریه باعث نفع عمومی خواهد شد. این پروسه باعث اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد گردید. (۱۲)

این نمونه‌ای از نقش فردگرایی و اصالت انسان در پایه‌های علوم انسانی غربی است. باید توجه داشته باشیم شعارهای اندیشمندان اومانیستی با هم سنخیت

هستی، شناخت انسان و رسیدن به سعادت واقعی کافی است. (۹) عقل از ظرفیت بسیار زیادی برای ادراک حسی و حتی امور متافیزیکی و ماورایی برخوردار است. هم‌چنین با استمداد از عقل می‌توان ویژگی‌های اصلی دین هم‌چون شناخت توحید و معاد را اثبات کرد و این نشان از عظمت عقل در شناخت مسائل ماورایی دارد، اما با مراجعه به مبانی علوم انسانی غربی درمی‌یابیم که حلقه مفقوده علوم انسانی، در حال حاضر عدم اتصال به منبع وحی است. یعنی اگرچه عقل می‌تواند مسائلی را تولید کند اما نهایت تلاش عقل در علوم انسانی غربی در برخی از موارد به شک‌گرایی و توهم منجر شده است.

راه‌حل این مشکل نیز استفاده عقل از منبع وحی و مسائل ماورایی است؛ زیرا عقل برای استدلال، تام و کامل نیست و نیاز به تکمیل‌کننده دارد که منابع متافیزیکی این نقصان را جبران خواهند کرد.

متأسفانه ستیز و تقابلی که اومانیسم با مقوله دین و عقبه فکری نامطلوب کلیسا از دوران رنسانس، همراه داشت، تاکنون پلرجا مانده است. از همین‌رو به نظر می‌رسد علوم انسانی غرب باید تجدیدنظر جدی در برابر دین از خود نشان دهد و این نیاز به تغییر، نگاه به دین دارد؛ زیرا هدایت و دین یک مساله عقلانی است. خدا هستی را آفرید و عقل را هدایت می‌کند، و از همین‌رو جدا کردن عقل از وحی کار بیهوده‌ای است که تنها بر جهل بشر می‌افزاید.

نتیجه این‌که کار دین، ارتقای فهم است و بالاترین مراتب فهم را به انسان می‌آموزاند، برخلاف عقل که نمی‌تواند



به‌طور تجربی و حسی نباشد ارزش علمی نخواهد داشت، درحالی‌که هیچ‌وقت نمی‌توان منکر نقصان عقل و هم‌چنین ناتوانی تجربه‌های بشری شد. باید در نظر داشت مواجهه با گزاره‌های عقلی و تجربی تعبدی نیستند. از این رو در می‌یابیم علوم جدید غرب بعد از رنسانس توجهی به آثار صنع خدا ندارد. قبل از رنسانس دانشمندان علوم تجربی، طبیعت را برای رسیدن به آثار صنع الهی مطالعه می‌کردند، در صورتی که بعد از آن، نگاه حس‌گرایی و پوزیتیویستی غفلت از متافیزیک و معنویت را به‌همراه داشت. علوم تجربی موضوعاتی خارج از ذهن هستند که برای شناخت آنها به‌اجبار باید از تجربه حسی و آزمایشگاهی بهره برد، درحالی‌که روش علوم انسانی با علوم تجربی متفاوت است؛ کار علوم انسانی فهم و توصیف است، اما موضوع علوم تجربی اشیای طبیعی است. موضوع علوم انسانی چیزهایی است که انسان آنها را ساخته است.

نقد دیگری که از تأثیر اومانیسم بر علوم انسانی باید آورد، مفهوم آزادی است. اومانیسم معتقد است انسان آزاد به‌دنیا آمده است و باید از هر قید و بند تحمیلی آزاد و رها شود. آنها بر این باورند که نهادهای دینی قرون وسطی انسان را ملزم به احکام دینی و اخلاقی کرده‌اند، و از همین رو، اومانیسم را برای برخورد و حتی ستیز با دین پی‌ریزی کردند. آریلاستر می‌نویسد: «بر اساس اومانیسم، اراده و خواست بشر ارزش اصلی بلکه منبع ارزش‌گذاری محسوب شده و ارزش‌های دینی که در عالم اعلی تعیین می‌شوند تا سر حد اراده انسانی سقوط می‌کند.» (۱۴)

یقیناً آزادی که از تقابل استقلال انسان با خدا ایجاد می‌شود، ظرفیت شگرفی را برای انسان دربارہ اعمال و افکارش رقم خواهد زد و امکان هرگونه ناهنجاری

را در پی خواهد داشت. در این تعریف از آزادی، اخلاق هیچ جایگاهی ندارد. برای نمونه ابعادی از این مساله را پی می‌گیریم:

از یک فروم، روان‌شناس، متفکر و جامعه‌شناس در این‌باره می‌گوید: «ما در مغرب‌زمین - به‌ویژه در آمریکا - دچار بحران هویت شده‌ایم، چون در جامعه صنعتی در حقیقت افراد به شیء بدل شده و شیء هم فاقد هویت است.» (۱۵)

تمدن غربی در مسیری قرار گرفته که عشق و علاقه به مادیات - یعنی آنچه بی‌روح است - رواج یافته، در نتیجه نسبت به حیات انسانی و آثار آن نوعی بی‌اعتنایی و بی‌علاقگی پیدا شده است. این مساله، یعنی بی‌هویتی انسان در تمدن غربی، نشأت گرفته از اصل آزادی مطلق در مکتب اومانیسم است که باید به‌دقت بررسی شود.

الوین تافلر آمریکایی در کتاب معروف موج سوم می‌نویسد: «در سراسر کشورهای مرفه، فریاد عجز و لابه‌ای آشنا به‌گوش می‌رسد، میزان خودکشی نوجوانان رو به افزایش است، الکلیسم بیداد می‌کند، افسردگی روانی همه‌گیر شده است، بربریت و جنایت، مد روز گردیده است...» (۱۶)

همه این‌ها به‌روشنی بیانگر آزادی بی‌حد و حصر و بدون قید و بند برگرفته از اومانیسم است و اگر در تعریف آزادی، اطلاق را در نظر نمی‌گرفتند، خدا را به کناری نمی‌نهادند و در مقام دشمنی با دین بر نمی‌آمدند، به‌یقین به چنین سرنوشتی گرفتار نمی‌شدند. آزادی، زمانی در چارچوب مطلوب قابل تعریف است که بتواند از متافیزیک نیز برای ارزش‌های انسانی بهره بگیرد و آن را محدودکننده آزادی انسان نداند. نباید از نظر دور داشت که اندیشه انسان‌محوری یا اومانیسم به‌نام آزادی، تعقل را رد کرده است و هدف‌گیری

برای زندگی معقول نادیده گرفته شده است، این هدف همانا توجه آزادانه و آگاهانه به ارزش‌های والا و متعالی زندگی و دوری از زندگی حیوانی و دنیایی محض است. (۱۷)

آزادی به دو بخش تقسیم می‌شود:

۱. آزادی طبیعی محض
۲. آزادی نهایی و آرمانی

آزادی طبیعی محض یعنی توانایی انتخاب یک هدف از میان اشیایی که ممکن است روش و ابزار تلقی شود، اما آزادی آرمانی یعنی نظارت و سلطه شخصیت بر دو قطب مثبت و منفی. ادامه دارد.

### پی‌نوشت‌ها

1. John, Mofasani, Humanism Renaissance, op.cit.
2. مارتین هایدگر، نیچه، ج ۴، ص ۲۸، چاپ نیویورک.
3. Lamont, The Philosophy of Humanism, ۱۹۷۷, p. ۱۱۶
4. <http://www.jjnet.com/archives/documents/humanist.htm>
5. مهدی گلشنی، از علم سکولار تا علم دینی، ص ۱۷.
6. دان کیویت، دریای ایمان، ترجمه: حسن کامنراد، صص ۶۹-۷۰.
7. کانت، روشنگری چیست؟، ترجمه: فولادپور، ص ۵۱، معصای مدرنیته، ص ۱۰۴.
8. ایان باربور، علم و دین، ترجمه: بهاءالدین خرمشاهی، ص ۷۸-۸۰.
9. تونی، دیویس، اومانیسم، Abbagnano, (Nicola) Ibid.
10. قیامه، ۳۶.
11. مهدی عبداللهی، اومانیسم پژوهش‌کننده باقرالعلوم.
12. موسی غنی‌نژاد، ۱۳۷۶.
13. فلسفه در روزگار فرو بستگی، رضا داوری اردکانی، نگارش خورشید طاسکوه، ص ۳۴، ۱۳۸۷.
14. آریلاستر، آنتونی، ظهور و سقوط لیبرالیسم، ص ۱۴۰.
15. غربت غرب، ص ۱۱.
16. موج سوم، الوین تافلر، ترجمه: شهیندخت خوارزمی، ص ۵۰۴-۵۰۸.
17. آزادی در حیات معقول، پگاه حوزه، ش ۱۲۵، ص ۱۴.

